



مرگ ابوبکر بن ابی قحافه - سال 13 هجری قمری

ابوبکر، در سال سوم عام الفیل (یعنی 50 سال پیش از هجرت پیامبر(ص)) در مکه معظمه دیده به جهان گشود. پدرش ابی قحافه عثمان بن عمرو تیمی و مادرش امّ الخیر سلمی بنت عمر بن عامر تیمی بود.

نام وی عبدالله و مکنی به ابوبکر بود.

ابوبکر از نخستین گروندگان به پیامبر اکرم(ص) است، که پس از حضرت علی(ع) و خدیجه کبری(س) و همزمان با زید بن حارثه و بلال، مسلمان شد و در زمره اصحاب سابقین رسول خدا(ص) قرار گرفت. بنا به گفته ابن خلدون، وی مردی مهربان و نرم خوی بود و مردان قریش با او الفت داشتند و گروهی از اهالی مکه به توسط او مسلمان شدند.

وی به هنگام هجرت رسول خدا(ص) از مکه معظمه، همراه آن حضرت بود و در پنهان گاه غار ثور، بسیار اضطراب داشت و اظهار نگرانی می کرد و پیامبر(ص) وی را دلدار می داد.

اما هنگامی که به روستای "قبا" در دو میلی مدینه رسیدند، پیامبر(ص) در آن جا توقف نمود، تا پسر عمویش علی بن ابی طالب(ع) پس از رد امانات او و انجام سفارهایش به همراه باقیمانده خانواده آن حضرت، به او به پیوندد. ولی ابوبکر، تأمل چندانی نکرده و از پیامبر(ص) جدا شد و به سّح، در حوالی مدینه رفت.

وی، پس از رحلت پیامبر(ص) از سوی عده ای از مهاجران و انصار در سقیفه بنی ساعده به خلافت اسلامی برگزیده شد و با تلاش های عمر بن خطاب و تعدادی از هواداران وی، به اجبار و اکراه و یا به رضایت از سایر مردم بیعت گرفتند و حق قانونی و شرعی امیرمؤمنان(ع) را غصب کردند.

ابوبکر به مدت دو سال و سه ماه و پنج روز خلافت نمود. وی بنا به نقل دخترش عایشه، همسر رسول خدا(ص)، در روز هفتم جمادی الآخر به خاطر غسل کردن در هوای سرد، تب کرد و بیمار شد و به مدت پانزده روز در بستر بیماری افتاد و در این مدت، نمی توانست در نماز جماعت حضور یابد و به جای وی عمر بن خطاب بر مردم نماز می گزارد.

سرانجام در 22 جمادی الآخر، سال سیزدهم هجری قمری در مدینه منوره، دار دنیا را وداع و به سرای مکافات ره سپار شد.

بدنش را پس از غسل و کفن و خواندن نماز توسط عمر بن خطاب، بنا به خواست دخترش عایشه، در جوار قبر مطهر رسول خدا(ص) دفن نمودند.

در تاریخ یعقوبی آمده است که عبدالرحمن بن عوف (یکی از صحابه کبار) در آخرین روزهای زندگی ابوبکر، در آن ایامی که وی در بیماری مرگ قرار داشت، به نزدش رفت و درباره برخی از مسایل، از جمله درباره جانشینی عمر بن خطاب با او گفت و گو کرد و ابوبکر در حالی که دیگر امیدی به زنده ماندن نداشت، به عبدالرحمن بن عوف گفت: من از چیزی حسرت نمی خورم، مگر از سه امری که آن را مرتکب شدم و ای کاش آن ها را انجام نمی دادم و سه کاری که انجام ندادم و ای کاش آن ها را به انجام می رساندم و سه چیز در ذهنم باقی است، دوست داشتم که آن ها را از رسول خدا(ص) به پرسم ولی متاسفانه نپرسیدم.

اما آن سه عملی که مرتکب شدم، عبارتند از: 1- ای کاش، مسئولیت خلافت و حکومت را بر عهده نمی گرفتم و از آغاز، عمر را جلو می انداختم. من وزیر می شدم بهتر از آن بود که امیر قرار گرفتم.

2- ای کاش خانه فاطمه(س) دختر رسول اکرم(ص) را مورد تفتیش و هجوم قرار نداده و افراد (بیگانه) را وارد بر آن نمی کردم، اگر چه در را بر رویم می بست!

3- ای کاش سلمی را ناگهانی و غافلگیرانه آتش نمی زدم، بلکه دستور می دادم تنها گردنش را بزنند و یا او را رهایش گردانند.

اما آن سه کاري که انجام ندادم و اي کاش آن ها را به عمل مي آوردم، عبارتند از: 1- اي کاش دستور مي دادم (به جاي بخشش و رهايي) گردن اشعث بن قيس را مي زدند. زيرا او هر شر و فسادي را ببيند، آن را ياري مي دهد (و به مفسده جويي مي پردازد).

2- اي کاش ابوعبيده (جراح) را به سوي غرب و عمر را جانب شرق اعزام کرده و خود در راه خدا به پيش مي تاختم.

3- اي کاش، خالد بن وليد را به سوي "بزاخه" نمي فرستادم (و آن جنايب بزرگ را مرتکب نمي گرديد) وليکن از او در راه خدا درگذشتم.

اما آن سه چيزي که دوست داشتم از رسول خدا(ص) بپرسم و اين توفيق نصيبم نشد، عبارتند از: 1- خلافت و حکومت اسلامي حق چه کسي است؟ تا درباره آن کسي به نزاع نپردازد. 2- آيا براي انصار نيز در آن حقي است؟ 3- آيا عمه و خاله انسان (فوت شده) ارث مي برند يا نه؟

وي در آخر گفت و گويش با عبدالرحمن گفت: و اتي ما اصبت من دنياکم بشيي، و لقد اقامت نفسي في مال الله و في المسلمين مقام الوصي في مال اليتيم ان استغني تعفف، و ان افتقرأ کل بالمعروف.

شايد ذکر است که ابوبکر از غضب خلافت و رنجاندن دختر رسول خدا(ص)، بسيار ناراحت و متأسف بود و به قول خودش نمي دانست که خلافت و حکومت، از آن چه کسي است؟ ولي با اين حال، بدون در نظر گرفتن رأي مردم و رضايت اصحاب رسول خدا(ص) و اهل بيت پيامبر(ص)، عمر بن خطاب را به جانشيني خويش انتخاب کرد.